

لخادم الحبی الحاج علی الفرائی

تا عیبه کار خدای میکنده
تو کر نشی بادشاهی میکنده

تا خدا دارک جهان را در کفشی
این عیبه اندر امامت موقوفی
هست میباید خدایش و اصفی
بهره او آهل دو عالم تو کردند

تا خدا باقی بود باقی حسی
ماه در شب روز شمس و شریقی
سکر بپوشند این مولا که الحیره
در دلم گویم نظر در حال بپند

گر چه عیبه مرده را زنده نمود
در دلمه را با موه حق و بود
این عیبه اعظم عیبه هست بود
عالمی را زنده کرد و سر بلند

گر چه موسی شد عیبه ای از دها
از دها را او نمود اندم زها
لا تحقی بشفقت از وی خدا
یاحیی گفت به او در را فکند

بهر سبط مصطفی روح الاهی
خادم شد معجز بر خادمی
اهل حرشی روح گریه زمینی
چنگ برد امان آن مولا زدند

ما ز بهر سبط احمد تو کریم
تو کریم لیکن شاهان ما سریم
عیق او را با کفنی با میبیم
دشمنان عیق به تن را میبند

هر که تاج تو کرای بر سر نهاد
بالقای سبط احمد جان دهد
روز محشر در نعیم حق رود
دشمنان آن عیبه دوزخ رود

خدمت این سبط غیر المرسلین
افتخار رای به نه ای خادمین
اُدخلوها بسلام آمین
دسته دسته جنت الماوی روند

هَبْ شَبْ هَبْ روز داریم این را
ما بجز این چاره نور اُخدا
نور دیگر کی بود در قلب ما
اهل دینی با آل پیغمبر خوشند

گر چه انور عیق آل مصطفی
در بزرگداری تنم اهل جفا
صحبیه رگهای می این اُروفا
در ره عیقم آیا لب تو بخند

بسمت بعون الهی ثلاثه سه صو
۹۴۱